(ادبیات)

(دیوان غزلیات حیدر) فارسی خطی ناظم - (حیدر)

از شعراء معروف نیست در (مجمع الفصحاء) و تذکرهٔ آتشکده

هم اسمی ازین شاعر دیده نشد هیچ قدر از اشعار و سبک شعرش معلوم

میشود از شعراء متأخرین است (اول نسخه)

(زمانه دُرد غم ریخت در پیالهٔ ما) (آخر) دیوان

گفتم از درد غمش حیف بنالم زار زار   میکنم اندیشه باز از نازکی خاطر او

کاتب نوشته نشده، نسخه دیوان از کتابخانه سراج صدرالشریعه آیت الله که در زمان

وی نوشته شده است الی ۴۹۲

فهرس
عکس وفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب دیوان حیدر - فارسی

مصنف نظم حیدر
مؤلف

خطی نستعلیق ۱۵ سطری
چاپی

سال چاپ یا تحریر - عدد اوراق ۳۳

جزء کتب ادبیات شماره ۴۰۳

شماره عمومی ۴۶۴۰ شماره قبض

واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۲ سم عرض ۱۲.۵ سانتیمتر گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

میرهاشمی استرابادی

ساقی تو بسی شدی و باده برافروز ما

جواب

دو عالم ... جهان دارم ارانید

خادم ... اینست

در عشق ... بیت ... دارم ارانید

... در زمانه ... ارانید

خد ... دارم ارانید

... دارم ...

دل کبابست و جگر بریانست
در فراق تو بسی گریانست

در غم عشق تو بسوزم بسازم
هرکه بسازد نعمت مرد انست

رباعی

ای چرخ فلک ... خانی تا کی
خون دلم از دیده چکانی تا کی

... بجانم ... تا کی

ای دل تو ... عشق ...

ای چرخ فلک نان نشانی ...

... دارم ...

... دارم ...

چه ...

زمانه دردی غم ریخت در پیالهٔ ما
نصیب کس نشود آنچه شد حوالهٔ ما

چو لاله در چمن دهر تا کی یارب
تهی ز باده عشرت بود پیالهٔ ما

ز بزم وصل تو دوریم همچو نی همه عمر
ز درد داغ جدائیست آه و نالهٔ ما

صبا شکست که در زلف مهوشان آورد
شکنج زلف بتی عنبرین کلالهٔ ما

چو حیدر از تو بهر غم که هست شادیم
همین ز خوان نوال تو بس نوالهٔ ما

شکر لله که چنان ساخت تنی غم ما را
که کسی را نشناسیم و کسی هم ما را

وه که در آرزوی وصل تو مردیم و نساخت
بخت بد در حرم وصل تو محرم ما را

با کسی راز دل خویش نگفتیم ولی
ساخت رسوای جهان اشک دمادم ما را

مهر ما با سگ کوی تو از آنست که ساخت
فارغ از همدمی مردم عالم ما را

حیدرا حال دل خویش کو پیش طبیب
چون نگردد دل مجروح ز مرهم ما را

کتابخانه آستان قدس

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

بسته ام نخلی چو حیدر از گلستان سخن | پای تا سر وصف آن سرو سهی بالاست این

جان نخواری مید سیم دو راز گل رخسار او | بر لب آمد جان و درد دل حسرت دیدار او

قصد خون مردم است آن غمزه را با صد فریب | چون کند کس با فریب غمزه خونخوار او

بر دل ریشم طبیبا مرهمی راحت منه | دل که شد آسوده از تیغش مجو آزار او

شمع مه کز روی او بزم فلک دارد فروغ | هست از خورشید روشن گرمی بازار او

حیدر از دردی کشان کوی عشق آمد نخست | در خراباتش اگر بینی مکن انکار او

آمدم صد ره در آن کوی و ندیدم روی او | بعد صد امید رفتم نا امید از کوی او

تا نیابد کس در آن کو از من بیدل نشان | پای از سر میکنم هرگه آیم سوی او

خاک شد در سجده محراب ابرویش سرم | خاک بادا آن سر که نبود مایل ابروی او

در طلب کاری وصلش جان من بر لب رسید | صرف شد عمر عزیز من بجست و جوی او

گفتم از درد و غمش حیدر بنالم زار زار
میکنم اندیشه باز از نازکی خوی او

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

کتابخانه آستان قدس